



www.rouzGar.com

## پرنده‌ی زندانی

مایا آنجلو — برگردان: داوود صالحی  
برای بهرام بیضایی که ندیده می‌شناسم اش

مایا آنجلو (۱۹۲۸ - ) در استان میسوری آمریکا دیده به جهان گشود و در کانزاس بالید. او چکامه‌سرا، تاریخ‌نویس، کارگردان، ترانه‌سرا، بازیگر، و آوازخوانی بی‌مانند است. از همان آغاز به تفاوت رنگ پی برد. او کتابی دارد به نام پیش از آن که بمیرم یک لیوان آب سرد به من بده که در ۱۹۷۱ برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر شد. در سال ۱۹۵۹ به درخواست دکتر مارتین لوترکیگ، رهبر جنبش سیاهان آمریکا، برای رهبری در همایش جنوب به شمال رفت. وی نخستین زن کارگردان سیاه‌پوست در هالیوود بود و جایزه‌ی هنرهای زیبای انجمن آفریقا و آمریکا و عقاب زرین برای فیلم‌های مستندش دریافت کرده‌است. او هم‌اکنون به‌رغم سال‌مندی، در انجمن زنان آفریقا - آمریکا به کار مشغول است. شعر زیر از کتاب من می‌دانم چرا پرنده در قفس می‌خواند که در سال ۱۹۶۹ برنده‌ی جایزه‌ی ملی کتاب آمریکا شد برگزیده‌شده‌است.

پرنده‌ی آزاد جست می‌زند در آغوش باد

و در پایاب رود شناور می‌ماند

تا دوردست‌ها که رود در تنگنای دره‌ها پیچ می‌خورد

شیب بال‌های او

در آفتاب موج می‌زند به رنگ نارنجی

و آسمان را به پیکار فرامی‌خواند

اما پرنده‌یی که با غرور گام می‌زند  
در قفس تنگ و تاریک خویش  
که گاه می‌تواند تر و خشک کند  
سراسر نرده‌های بیدادگری را که از جهان اش جدا نموده‌اند  
بال‌های اش را بریده‌اند و  
پاهای اش را به هم بسته‌اند  
با این وجود گلو را می‌گشاید و آواز سر می‌دهد

قناری قفس با بیم و هراس  
از چیزهای ناشناس ترانه می‌خواند  
با این وجود دل اش غنج می‌زند برای آرامش  
و آوای غمناک اش  
از فراز تپه‌یی در دوردست به گوش می‌رسد  
ترانه‌های روشن را  
برای پرنده‌ی افتاده در قفس غمگانه می‌خواند

پرنده‌ی آزاد به نسیم ملایم شرقی دیگری می‌اندیشد  
و فریاد شورانگیز بادهای سوداگر لطیف در سرتاسر درختان به گوش می‌رسد  
کرم‌های چاق در سپیده‌دم روشن چشم‌به‌راه او بر روی چمن چرت می‌زنند  
و سینه می‌گشاید بر بلندای آسمان که جایگاه او ست

اما پرنده‌ی قفس ژرفای رویاها را تراش می‌دهد  
و فریادهای او سایه‌یی از جیغ کابوس‌وار او ست  
بال‌های اش را بریده‌اند و پاهای اش را در هم تنیده‌اند  
آن‌چنان که گلو می‌گشاید و آواز سر می‌دهد

پرنده‌ی زندانی با بیم و هراس  
از چیزهای ناشناس  
ترانه می‌خواند

با این وجود دل‌اش غنچ می‌زند برای آرامش  
و آوای غمناک‌اش از فراز تپه‌یی در دوردست  
به گوش می‌رسد  
او برای پرنده‌ی زندانی  
ترانه‌ی رهایی را در گوش نسیم فریاد می‌زند.

---

### پی‌نوشت

— این شعر پیش‌تر در ماهنامه‌ی *نقدنو*، سال سوم، شماره‌ی ۱۸، خرداد و تیر ۸۶ چاپ شده‌است.